

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جميع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم شیخ بعد از شرایط عقد متعرض شرایط متعاقدين شدند و بعدش هم ان شاء الله شرایط عوضین در شرایط متعاقدين بعد از بلوغ اول متعرض بحث بلوغ شدند، بعد از بلوغ متعرض بحث قصد شدند، که در متعاقدين قصد معتبر است. البته این بحث را دیگر گفتیم می خواستیم از خود مکاسب هم نخوانیم بنا هم نبود بخوانیم حالا دیگر چون یک نکاتی را مرحوم شیخ آوردند و اضافه کردند لذا گفتیم روی این کمی بحث کنیم.

البته اینکه قصد معتبر است این به ذهن ما که جزو بدیهیات است این دیگر احتیاج به اثبات ندارد چون مفروض این است اصولا ما فرض را اینطور می کنیم چیزی که وجود خارجی ندارد صفات نفس وجود خارج دارد صفات نفسانی ما در او تاثیر ندارد، مثل آتش، آتش می سوزاند خورشید اثر خودش را دارد، آب اثر خودش را دارد.

هر صفت نفسانی ما صفات ادراکی باشد صفات ذات اضافه به خارج باشد نباشد، اصطلاحا علم باشد حزن باشد فرح باشد سرور باشد، رضاء باشد غضب باشد اینها هیچ تاثیری در امور خارجی ندارند بدون شک اما آن چیزهایی که تحت اراده ی انسان است یعنی وجود ندارند و با اراده ی انسان بناست وجود پیدا بکنند، طبیعتا وجود انسان و قصد انسان و صفات نفسانی انسان در آنها تاثیر می کند مثلا در مرحله ی حکم اگر یک حکمی است که پیغمبر یا امام فرموده این صفات نفسانی ما تاثیر ندارد علم ما فقط تطبیقیت پیدا می کند.

اما اگر بنا شد یک حکمی بیاید که واقعیت ندارد و می خواهد جعل بکند آنجا صفات نفسانی ما منشاء اثر است، مثلا در احکام ظاهری از صفات نفسانی ما جهل موضوعش است، یعنی اگر جهل نبود جای اصلا جعل حکم ظاهری نیست، اصلا آنجا باید فرض جهل باشد، یعنی شما نمی دانید مثلا کشیدن سیگار حرام است یا نه فرض جهل که کردید آن وقت در فرض جهل می آید می گوید شارع اباحه قرار داده است، ولذا عرض کردیم احکام ظاهری همیشه اینطوری هستند هر وقت لسان دلیل مقیا به علم و جهل شد یعنی حکم ظاهری.

اگر مقیا به یک امر دیگری شد حکم واقعی اصلا ضابطه اش این است چون آن تابع واقعیت خودش است، پس بنابراین این در باب احکام در باب عقود و ایقاعات و قراردادهای و اموری که در جامعه ما وجود دارد و امور دیگر فرق نمی کند شما فرض کنید که نماز را می خواهید برای خودتان قرار بدهید یا برای پدرتان یا ... لذا عرض کردیم برای خودتان قصد نمی خواهد چون تکوینی است العمل یستند الی من صدر منه ، دیگر قصد نمی خواهد، رفتید زیارت خواندید پای شما حساب می کنند، این قصد نمی خواهد.

برای پدر قرار دادید قصد می خواهد چرا چون اول برای پدر نبود، چون این عمل برای پدر نبود شما می گوئید برای پدر باشد، برای برادر نبود، می گوئید برای برادر باشد. لذا گاهی اوقات بعضی از این زیارت نامه خوانها می گویند زیارت می کنم از طرف خودم و پدرم این طرف خودم دیگر نمی خواهد طرف خودم وقتی که عمل از شخص صادر شد برای خودش است دیگر این قصد نمی خواهد، نمی خواهد نیت بکند یا قصد بکند آن جای قصد نیست ، اینکه بگوید از طرف پدرم یا برادرم یا کذا آن قصد می خواهد و چون به اصطلاح این امر واقعیت خارجی نداشته یک باید این قصد محقق بشود دو باید این قصد معتبر بشود، البته شرایط دیگری هم دارد این دو تای اساسی است که گفتیم.

یعنی ایشان قصد بکند که این عمل را برای پدر قرار بدهد دو قانون هم بیاید قصد او را امضاء بکند امضاء هم می خواهد، لذا عرض کردیم تمام موارد نیابت وکالت و شما بخواهید عملی را از طرف شخصی انجام بدهید تمام اینها امضاء می خواهد امضاء نباشد باطل است، و عرض کردیم یک عرض عریضی دارد آن روز عرض کردم مثلا در باب عدول در نماز از نماز ظهر شروع کرد یادش آمد که نماز ظهر را خوانده می گویند عدول کند به عصر این عدول به عصر دلیل دارد چون عصر بود یادش آمد ظهر نخوانده عدول کند اما در غیرش گفتند نه دیگر نماز ظهر را خوانده یادش آمد که مثلا نماز صبح را نخوانده است گفتند نه آنجایی که دلیل آمد ما قبول می کنیم. عدول طبق قاعده نیست، چرا چون طبق قاعده هر عملی که صادر می شود یقع علی ما قصد به همان ترتیب. شما بخواهید آن را عوض کنید احتیاج به ... العمل لا ینقلب عن ما هو علیه اصل اولی این است عمل اینطوری واقع شده همان طور هم واقع می شود قصد شده اینطور واقع شود. اینها یک قواعد کلی است در مسائل.

پس بنابراین اصولاً قوام قرارداد به ایقاع و ایجاد است، هر نحو قراردادی، ایقاعات، قراردادهای، نذور، شروط، عهود، خود عهد هم همینطور است عرض کردم امروزه به معاهدات و عهود کنوانسیون می‌گویند، هم قراردادهای پروتکلها و معاهدات، معاهدات را به حساب بیشتر جنبه‌ی تعهد دارد، قرارداد طرفینی بسته می‌شود، یک نوع تعهدی است که طرف می‌دهد و الی آخر انواع شکلها و انحائی که دارد.

در بحث قراردادهای چون شما می‌خواهید ایجاد بکنید نیست، وقتی نیست می‌شود تحت دایره‌ی افق نفس شما، اگر تحت آن شد بدون قصد امکان ندارد، البته چون در باب ما در لفظ عربی قصد می‌گوییم آن وقت گاهی قصد به این معناست که من بخواهم، بخواهم یعنی وادارم نکرده باشند، لذا این دو تا را آمدند فرق گذاشته باشند، اولی را گفت قصد دومی را گفت اختیار، شیخ دو تا بحث آورد ما در فارسی گاهی به هر دو می‌گوییم قصد.

آن وقت از آن طرف چون یک قاعده‌ای دارند اموری که شما می‌خواهید ایقاع کنید چون واقعیت ندارد همیشه سعی بر این می‌شود که حدود آن مطلب را دقیقاً بیان کنند، الفاظ مجازی به کار نبرند، الفاظ مشترک و کنایی به کار نبرند، چرا چون یک امری است دارای آثار اعتباری است، واقعیت ندارد این باید با تمام آن قیود و خصوصیات ... لذا آمدند قصد را خوب تحلیل کردند.

چون در اختیار هم می‌گوییم آقا من قصد نداشتم، این آقا من را وادار کرد که خانه‌ام را بفروشم، اکراه بود، اینها آمدند قصد را از اکراه جدا کردند از اختیار، مرحوم شیخ الان امر دوم را قصد قرار داد سوم اختیار است این دو تا گاهی با همدیگر اشتباه می‌شود می‌گوید آقا من قصد نداشتم مکره بودم اینجا را آمدند گفتند اختیار نداشتی نگو قصد نداشت، عرفاً می‌گوییم قصد نداشتیم، این برای این که از نظر قانونی تحلیل دقیقی بکنند این تحلیل دقیق را آمدند انجام دادند، یکی قصد گذاشتند ...

ولذا باز مرحوم نائینی پا را از این بالاتر گذاشت، مرحوم نائینی معتقد است که اگر قصد نبود عقد نیست، اصلاً عقدی محقق نمی‌شود، مثل آدم خواب اصلاً عقدی نیست، و عقد محقق نمی‌شود.

یکی از حضار: بگوییم قصد بعداً بیاید چه اشکالی دارد؟

آیت الله مددی: خواب بوده بعد بیدار بشود...

یکی از حضار: بعدا بیاید دیگر الفاظ را آن موقع ادا کرده در خواب قصدش هم بعد از خواب بیاید مثل بیع فضولی .

آیت الله مددی: خوب نمی شود باید با همان ایجاد بشود، در بیع فضولی قصد بیع دارد مالک نیست.

یکی از حضار: خوب بعدا اجازه می دهد.

آیت الله مددی: اجازه بده، اما اینجا عقد نمی شود.

لذا مرحوم نائینی شبهه دارد که چرا قصد را جزو شرایط متعاقدين شیخ گرفته است، چون شیخ اول عرض کردم شرایط عقد را آورد

شروط عقد را آورد بعد شروط متعاقدين بعد شروط عوضین، در شروط متعاقدين اول بلوغ را آورد خوب آن معقول است، یعنی عاقد

موجب قابل بالغ باشد، مرحوم نائینی اینطور تصور می کنند.

این تاثیر در عقد ندارد اما اگر قاصد باشد، خوب اگر قاصد نباشد عقد نیست.

یکی از حضار: مثل رکن حسابش می کند.

آیت الله مددی: بله .

آنجا باید در عقد حسابش می کرد، به هر حال مرحوم شیخ قدس الله نفسه ... البته این مطلب الان من یک جوری صحبت می کنم به

نظرتان واضح است، مثلا از عبارت شهید ثانی این است که در مکره و فضولی ایشان گرفته اختیار نیست، خوب اشکال کردند که مکره

و فضولی دو عنوان هستند، دو تا حقیقت هستند و یکی نیستند، یا قصد درشان نیست، این قصد غیر از آن قصد است، سر اینکه اینجا

یک مقداری روی کلمه ی قصد اینها مانور دادند یکی این بود.

یک مانوری هم که شیخ قدس الله سره، عرض کردم مرحوم شیخ در قسمتی از کتاب های خودش حتی رسائل یا مکاسب، قسمت هایی از

تحقیقات مرحوم شیخ اسدالله تستری را آورده است، آن در اجماع از کتاب ایشان کشف القناع آورده در اینجا از مقابس آورده است،

مقابس چاپ شده در قدیم، جدیدش را ندیدم احتمال می دهم شده باشد، نمی دانم آقایان خبر دارند یا نه.

مقدمه‌اش را جداگانه بعضی از آقایان آوردند، چون یک مقدمه‌ی قشنگی دارد راجع به شرح حال علما و کتب و اینها مقدمه‌اش را بعضی از آقایان برای من هدیه آوردند، بعضی از آقایان مقدمه را جداگانه چاپ کردند، آن مقدمه‌اش چاپ شده است، انصافا هم مرد ملایی است، حقایقال.

لکن یک دقت‌هایی که بیشتر ما اینها را یک دقت‌های مدرسه است خیلی شاید عرفی نباشد، دقت‌هایی که خودش می‌نشیند، ایشان در حقیقت اضافه‌ی بر قصد، قصد مالک را هم اضافه می‌کند که آیا قصد مالک هم می‌خواهد یا نه یک مقداری هم شیخ آنجا صحبت می‌کند، که اصولا قصد مالک و این هم ضابطه است که آیا قصد مالک یعنی قصد شخص غیر از قصد خود عقد غیر از قصدی که به خود عقد می‌خورد قصد مالک آن وقت اینها آمدند باز یک بحثی هم مطرح کردند که اصولا عقود دو جورند یک عقودی که قصد خود عقد کافی است یک عقودی که قصد شخص هم باید بشود. قصد عقد را نمی‌شود کرد.

حالا مرحوم نائینی تعبیر می‌کند به عقود تملیکی، در عقود تملیکی قصد مالک نمی‌خواهد اما در عقود غیر تملیکی قصد مالک می‌خواهد مثلا فرض کنید در باب هبه‌ی خاص وقف خاص، در باب وقف عام می‌گوییم این خانه را وقف کردم فی سبیل الله اما در آن می‌گوید این خانه را وقف کردم برای بچه‌های خودم اینجا قصد شخص باید باشد.

مثال بارزش نکاح است، در نکاح اصلا آنجا چون علقه‌ی زوجیت بین شخصین است اصلا یعنی به قول بعضی‌ها طرفی العقد و رکنی العقد شخصان هستند و الی آخره حالا چون دیگر من نمی‌خواهم وارد بشوم.

به این مناسبت مرحوم شیخ من می‌خواستم عبارتش را بخوانم و رد بشوم و اصلا وارد بحث نشویم لکن دیدم حالا یک نکاتی را هم مرحوم نائینی دارند اینها هم بحث‌های لطیفی است و انصافا هم واقعا انسان به یک معنا احساس غرور می‌کند، نائینی تقریبا هشتاد و نه سال قبل وفات ایشان است، هزار و سیصد و پنجاه و پنج انصافا نسبت به زمان خودشان یعنی این کتاب را ایشان قبل از سنه‌وری نوشته است انصافا نسبت به زمان خودشان در نجف و با آن امکانات خیلی فکر روشنی می‌خواهد تعرض به این فروع مساله و خصوصیات

مساله و اینها انصافا ... البته ایشان در بحث‌های حدیثی و اینها در قسمت‌های استظهار هم خیلی دقیق هستند اما خوب بحث‌های تاریخی و اینها غالبا قوی نیستند.

به هر حال دیدم مرحوم نائینی بحث را آوردن و آن راهی را که مرحوم شیخ رفتند نرفتند مساله را از جوانب مختلف بررسی کردند دیدم بحث‌هایش لطیف است حالا ما در اینجا بنا داشتیم قصد از کتاب مکاسب شیخ نخوانیم، ببینید ترتیب بحث در مکاسب شیخ اعتبار قصد را مطرح می‌کند عرض کردیم اعتبار قصد در اینجور چیزها بدیهیات است. آن احتیاج به بحث ندارد، چون بدون قصد عقدی نیست اصلا و لذا هم نائینی می‌گیرد و به عقد می‌زند چرا به متعاقدين زدید.

قصد به این معنا و این معنا باید اراده بشود و به حساب جاهایی که اصولا قصد نیست، متعاقدين قصد ندارند کلا در آن جور جاها کلا عقد محقق نمی‌شود، چنین اتفاقی نمی‌افتد و بعد از حدود تقریبا فکر می‌کنم این چاپ جدیدی که من دارم حدود دوصفحه در مکاسب مرحوم شیخ یعنی مطلب ایشان به این دو صفحه تمام می‌شود، بعد حدود هفت هشت ده صفحه شروع می‌کند و قال بعض المعاصرین کلام شیخ اسدالله تستری مقداری از کلام ایشان را هم بنصه می‌آورد مقداری هم نقل مضمونی می‌کند، بعد شروع می‌کند به بحث کردن با ایشان و این مسالهی قصد مالکین نه قصد مضمون عقد و این خلاصه‌ای که مرحوم شیخ دارد ...

خلاصه‌ی بحث شیخ هم در قصد مالکین می‌گوید مالک تاثیر ندارد، بله اگر عنوان کلی باشد کلی به اضافه‌ی به مالک مشخص می‌شود مثلا اگر به شما گفت بعثک عبدا بال ف تومان، عبد، عنوان عبد عرفیت ندارد یعنی بعبارة ایشان به قول ایشان معهود نیست، تعبیر زیبایی است، عقلایی نیست، وقتی می‌خواهد بگوید عبد یعنی عبد زید باید بگوید اضافه باید بکند، قصد مالک چرا چون کلی است.

اما اگر این فرض کنید مثلا خانه هست و مشخص است خودش در خانه، می‌گوید این خانه را به هزار تومان فروختم این دیگر مشکل ندارد، نمی‌خواهد بگوییم که خانه‌ای که ملک کسی است، فوقش این است که اگر مالک نباشد فضولی می‌شود.

مرحوم شیخ یک حرفی دارد که قصد مالک در جایی است که کلی باشد یعنی ضمه باشد به قول ایشان اینجا چون معهود نیست ممکن است بگوییم عبد به عنوان عبد هم یک ملکیتی دارد مثلا در بازار عبد هست از بین ده هزار درهم تا صد هزار درهم، وقتی گفت عبدا

یعنی چهل هزار درهم مثلاً بگوییم. ممکن است در عرف یک مقدار متوسط حساب بکنند اما معهود نیست، یک عبدی را بدون عنوان فروختن معهود نیست، باید بگوید عبد زید عبد حسن ... اضافه بکند بدون اضافه نمی‌شود.

این خلاصه‌ی بحثی را که مرحوم شیخ در آنجا در قصد مالکین دارد و عرض کردیم حالا من توضیحش را بعد می‌گویم البته شیخ قاعده‌ی العقود تابعه للقصد هم دارد در آخرهای بحثش به تبعیت العقود بالقصد و عرض کردیم این قاعده در کلمات فقهای ما آمده است العقود تابعه للقصد لکن مثل الناس مسلطون علی اموالهم مشوهش کردند معنایش را عوض کردند، العقود تابعه للقصد ظاهرش واضح است که عقد تابع قصد است. اما این را عوض کردند عرض کردم مرحوم آقای بجنوردی در این قواعد فقهیه دارند خوب اینها مصطلحاتی است که الان شده است من کمی این‌ها را شرح بدهم آنها العقود تابعه للقصد را اینطوری گفتند که هر عقدی یک مقصد و مقصودی دارد شما اگر خواستید آن عقد را انجام بدهید و آن مقصد را خواستید لفظی که دقیقاً مطابق با آن است باید به کار ببرید، العقود تابعه للقصد، عقد یعنی انشاء لفظی، انشاء لفظی شما باید مطابق باشد با آنکه مقصد شماست، این معنایی است که الان علمای ما گرفتند.

این گاهی می‌شود که علمای ما یک معنا می‌کنند که با ظاهر عبارت هم نمی‌سازد، مثل اینکه آقای خوئی می‌فرمایند الناس مسلطون علی اموالهم یعنی شارع جمله‌ای از عقود را قرار داده شما مسلطید مالتان را به یکی از این عقود انجام بدهید، به یکی از این عقود، اما عرض کردیم الناس مسلطون معنایش این نیست، ایشان کم لطفی فرمودند، ناس مسلطون یعنی شما هر کاری خواستید می‌توانید بکنید. هر نحو معامله می‌توانید انجام بدهید می‌خواهد جزو عقود معهوده باشد یا نباشد. اصلاً ناس مسلطون یعنی این، چون این را فقها قبول ندارند آمدند توجیه کردند خوب ما به جای این حرف بگوییم قبول نداریم این قاعده را، چرا توجیه بکنیم؟ چرا کلام را مشوه کنیم. العقود تابعه للقصد حرف اهل سنت است عرض کردم این بحث قانونی دارد آن می‌گوید آنی که در عقد معتبر است قصد است نه لفظ خوب در فقه ما امامیه بیشتر این است که لفظ است نه قصد، یعنی قصد که اصل عقد است مراعات لفظ را باید کرد، این نکته‌ی فنی دارد نه اینکه فقها خیال کردند العقود تابعه للقصد همینطوری یک چیزی برای خودشان گفتند، عقد تابع آن قصدی است که شده شما

اگر گفتید آقا بعtek الكتاب بلا ثمن یعنی کتاب را تمليك كردم بدون ثمن مجاني، ما مجاني نداريم بيع مجاني نداريم من خانه را به شما فروختم بدون پول خوب اينطوري نيست كه ما بيع مجاني نداريم، مي گويد قصدت چه بود تمليك بدون پول، تمليك مجاني، مي گويد تمليك مجاني اسمش هبه است، گفتي بعtek اما يعني هبه يعني وهبتك البيت.

لذا آنها بنا گذاشتند اهل سنت كه اين تعبير بعtek بلا ثمن درست است و يرجعه الى الهبه عرض كردم در قوانين غربي من اول خيال مي كردم در بعضي از دول است با يكي صحبت مي كردم مي گفت ظاهرا در همهي قوانين غربي شنيدم اينطور است همه شان اين را قبول كردند در قوانين غربي كه اسمش را گذاشتند النظرية التحول الى عقد جديد الان من علم ندارم همهي قوانين غربي هست يا نه من اول خيال مي كردم از آن عبارت كه عده اي شان قائل به اين نظريه هستند، نظرية التحول كه در قوانين الان هست يعني اين، يعني العقود تابعة للقصد، لفظي را كه به كار برده بيع بوده مقصد آن مي خورده با هبه.

ما آمديم عرض كرديم، تصادفا اين مثال نائيني اينجا هم تكرار مي كند، حالا اين نظريه تحول الى عقد جديد در همين كتاب سنهوري امروز خوانديم در كتاب ايشان متعرض شده و اين نظريه را آورده است لكن در ذيل بحث ما يضمن بصحيحه در او ايل بحث ما يضمن مرحوم نائيني واقعا مطالبی دارد كه اين سنهوري هم ندارد، ايشان بعtek بلا ثمن را پنج احتمال برش مي دهد، خيلي عجيب است يعني ذهنيته ايشان و البته آخرش هم اينجا امروز چون اشاره مي كنيم لذا من اسم ايشان را بردم، اينجا هم چون اشاره به اين بحث دارد ايشان نتيجه ي نهايي اش اين است كه باطل باشد من هم عقیده ام همين است كه باطل است نه بيع است نه هبه است اصلا كلا فاسد و باطل اصلا كلا عقد نيست اين بعtek بلا ثمن عقد نيست و توضيحاتش را هم سابقا عرض كرديم.

پس العقود تابعة للقصد معنايش اين است، و عرض كرديم اين نظرية التحول كه آقاي سنهوري نسبت داده به قوانين جديد يك بار ديگر هم خواندم در همين كتاب مبسوط سرخسي كه براي هزار سال قبل است تقريبا ايشان همين مطلب را دارد حنفی است ايشان. مثالش هم عرض كردم كه البته سنهوري يك مثال ديگري زده است مثال بعtek را الان گفتيم مثالي كه در آن كتاب مبسوط آمده اگر به كسي بگويي كه آقا من اين ظرف پلو را به شما عاريه دادم خوب عاريه كه نمي شود چون عاريه معنايش اين است كه نزد كسي

امانت بگذارید تملیک نکنید بتواند انتفاع کند و بعد هم به شما برگرداند، کتاب را عاریه دادن می شود می خواند مطالعه می کند برمی گرداند، اگر نتواند انتفاع کند و دیعه است، اگر ملک خودش بشود بعد برگرداند قرض است، می گوید اگر این برنج روی بشقاب پلو به شما عاریه دادم یعنی قرض دادم، چون لفظ عاریه جوری است که انتفاع بکند، انتفاع کرد یعنی باید پلو را بخورد، اگر خورد این با عاریه نمی سازد در عاریه شرطش این است که با انتفاع عین محفوظ بماند، اگر شما انتفاع کردید عین محفوظ بماند، شما در اینجا انتفاع کردید عین محفوظ نمی ماند، پس این با چه می خواند با قرض، می گوید فینقلب قرضا، اعرتک هذا التمن مثلا، یعنی این پلو را به تو عاریه دادم یعنی قرض دادم، لذا مصرف می کند و بعدا هم برمی گرداند.

پس این مسالیه تحول چیز جدیدی نیست این یک نظریه ی خاصی نیست این نکته ای اساسی اش همین بحث قصد است تصادفا این بحث را اینجا نکردند، چون تبعیة العقود للقصد را به کار می برند به این جهت، شیخ تبعیت العقود للقصد را به اصطلاح ما به کار بردند، العقود تابعة للقصد معلوم شد که بحثی نیست که لفظی باشد یک بحثی است که آثار قانونی دارد، ما العقود تابعة للقصد را قبول بکنیم یا نکنیم، معلوم شد از نظر ما العقود تابعة للقصد را قبول نکردیم، یعنی به همان مقداری که قصد کرده ابرازش باید مطابق با آن باشد اگر قصدی را کرد و ابرازش مطابق نبود آن ابراز اثر ندارد، آن اثر تابع ابراز است، مجرد قصد کردن کافی نیست کفایت نمی کند، تحول به عقد جدید را هم قبول نمی کنیم اذا گفت بعتك البیت بلا ثمن باطل است، بیع هم واقع نمی شود هبه هم واقع نمی شود.

اصلا من اشکالم این بود که اصولا این را عقد حساب نکردیم، حالا نائینی مثلا می گوید بیع فاسد یا گفته شده بیع صحیح لکن چون بلا ثمن نمی شود ثمن المثل از او بگیرند نه ثمن المسمی قیمت بازاری را از او بگیرند.

یا هبه ی صحیح یا هبه ی فسد و الی آخره، پنج تا احتمال مرحوم نائینی در عبارت بعتك بلا ثمن داده است، که به ذهن ما اصلا عقد نیست، بعتك بلا ثمن اصلا جزو عقود حساب نمی شود.

پس بنابراین بحثی را که ایشان فرمودند بحث لطیفی است من دیدم چون مرحوم نائینی فوائد متفرقه‌ای را در اینجا دارند و نکاتی است که به درد ابواب مختلف معاملات می‌خورد فعلاً گفتیم چون بحث اول امروز ما از تقریرات نائینی بود بحث دوم ما هم روی تقریرات نائینی باشد.

ایشان می‌فرمایند که مباحثی، مبحث اول ایشان ظاهراً من در قبل از تعطیلی این مباحث اول ایشان را خواندم نمی‌دانم الان مطالعه کردم یا در بحثمان خواندیم، ایشان یک نکته‌ای دارد که این نکته را ما کراراً عرض کردیم، این که بعضی از جمل در لغت عربی خاص انشاء است، البته ایشان نوشته بعض الجمل مختص بالانشاء ما این را توضیح دیگری دادیم گفتیم در لغات چون مفاهیم مختلف است مثلاً در لغت عربی که محل کلام ماست یک عده از جمل نه اینکه به حساب از هیأت را وضع شده اصلاً برای انشاء یک معنایی. و این منحصر در مثل صیغه‌ی افعال و اینهاست یا الفاظ مثل لیت و لعل و اینهاست، اینها اصلاً وضع لغوی شده ایشان نوشته جمل مختص بالانشاء، جمل مختص درست است، وضع شده است، این هیأتی است مثل صیغه‌ی امر و نهی و ... بعد ایشان فرمود دیگر چون من بنایم یک وقتی عبارت می‌خوانیم یک کمی می‌خواهیم شما ملا نقطی هم بشوید فان مفادهما إيقاع النسبة بين الفائدة والمادة تشریعاً ایشان می‌گویند پدر به بچه‌اش می‌گویند برو بیرون یا آب بیاور می‌گویند مفاد امر ایقاع نسبت طلبی البته اسم نسبت را نبرده است، اصطلاحاً در این کتب ما در اصول ما می‌نویسند نسبت طلبی ایقاع می‌کند ایجاد می‌کند انشاء می‌کند نسبت طلبی را بین پسرش و بین آب آوردن. این نسبت طلبی را برای او ایجاد می‌کند.

عرض کردیم این اصطلاح زیاد به کار برده شده است، صیغه‌ی افعال برای نسبت طلبی و لا تفعل برای کذا، عرض کردیم به نظر ما درست نیست، این تعبیر درست نیست، ایقاع می‌کند بین یعنی چیزی را که ایقاع می‌کند، چیز را در عهده‌ی او قرار می‌دهد یعنی او را وادار می‌کند با آن ماده یعنی بعبارة آخری اگر خودش این آب را می‌خواهد خودش حرکت می‌کند به جای حرکت خودش این را در آن طرف می‌بیند.

یکی از حضار: بحث اعتباری .

آیت الله مددی: اها بعث اعتباری است.

آن وقتی که این کار را انجام داد وقتی که او را وادار کرد آن وقت انتزاع نسبت می شود، بگوئیم این نسبت طلبی است، خود نسبت ایقاع نمی شود، ببینید شما می آید اینجا زیر سقف، شما زیر سقفی را ایجاد نمی کنید، می روید توی اتاق، تو اتاق که آمدید زیر سقف انتزاع می شود، فرقی این است، چون این حتی در تعبیر ایشان آمده در تعبیر دیگر هم آمده ایقاع نسبت ایجاد نسبت، ایقاع نسبت نیست، نسبت انتزاع می شود.

آن که هست واداشتن آن است، تحریک آن است به ... یعنی به قول آقایان ایجاد داعی، این بعد از اینکه شما این کار را کردید نسبت طلبی ایجاد کردید و این نسبت طلبی این که ایشان فرموده بین ماده و بین فاعل نه این نسبت طلبی سه رکن دارد، طالب مطلوب مطلوب منه، بین فاعل و ماده این دو طرف می شود یک طرف دیگر هم دارد در حقیقت اگر دقت کنید طرف سه قسمت دارد، ولذا فرق بین اراده ی تکوینی و تشریعی همین است در تکوینی دو طرف دارد مرید و مراد، شما می خواهید این کتاب را بردارید مرید و مراد، اما وقتی به طرف می گوئید این کتاب را ببر بالا مرید مراد مراد منه، فرق بین اراده ی تکوینی و تشریعی در اراده ی تشریعی یک نسبت انتزاع می شود یک نسبتی از سه طرف ایشان دو طرف گرفته فاعل و ماده، نه آمر و فاعل و ماده.

یعنی یک نسبتی را در نظر می گیرند این آقا طالب است آن آقا مطلوب منه، مطلوب هم آن ماده است آوردن آب، آن که پیدا می شود این است.

بعد ایشان فرمودند که مفاد الامر البعث نحو المطلوب تشریعا، این درست است، البعث درست است، بعد از بعث نسبت انتزاع می شود، شما وارد اتاق می شوید شما نمی گوئید من نسبت تحتییت برای خودم درست کردم نمی خواهد نسبت درست کنید، شما وارد اتاق می شوید آنکه انجام می دهید این است که وارد اتاق می شوید، وارد اتاق شدید نسبت فوقیت برای سقف و تحتییت برای شما درست می شود، انتزاع می شود نه اینکه شما ایجاد کردید، این که ایشان می گوید مفاد الامر البعث نحو المطلوب این درست است.

یکی از حضار: اینجا منظورش غرض اقصى است یعنی غرض ادنی را نمی خواهد...

آیت الله مددی: و آن هم ما اشکال کردیم که غرض ادنی هم مطلوب است، در باب عوامل عرض کردیم مراحل امتثال هم تحت نظر است، آقایان ظاهراً بیشتر زدند به غرض اقصی آن تحت نظر نیست، لذا غرض اقصی تخلف پیدا نمی کند، نه غرض ادنی هم مطلوب است.

فلذا نتیجه اش این است که آقایان الان دیگر مسلم گرفتند که در مقام تشریع ناظر به مقام امتثال نیست ما گفتیم نه ناظر به مقام امتثال هست نگاه می ند مقام امتثال را ولذا بحث اجتماع امر و نهی هم نکته اش همین است دیگر، آنها می گویند شارع گفت که غصب نکن اما وقتی گفت نماز بخوان نگاه نکرد که خودش گفته غصب نکن می گوئیم وقتی خودش می گوید غصب نکن نگاه می کند، وقتی گفت نماز بخوان دیگر نمی گوید نماز بخوان در زمین غصبی خودش نمی گوید.

در مقام امتثال شما این که شما نماز را چطور انجا بدهید این هم هست، عرض کردیم الان در عده ای از قوانین، تصادفاً در خود ایران هم همینطور است اگر گوش کرده باشید می گویند وظیفه ی مجلس دو تاست یکی تقنین قوانین یکی نظارت بر اجرا، نظارت بر اجرا یعنی همین مقام امتثال است.

اصلاً الان رسماً در ایران اینطور است، وظیفه ی مجلس شورا را دو تا می داند یکی قانون گذاری و دیگری نظارت بر اجرا، نظارت بر اجرا یعنی امتثال، آقا این قانون انجام شد یا نشد این می شود غرض ادنی، حالا در اصطلاح امروز می گویند نظارت بر اجرا، ما می گوئیم غرض ادنی، غرض ادنی یعنی امتثال، در امتثال هم نظر دارد.

اگر مولی یا پدر مثلاً به پسرش گفت که این کاسه ای که اینجاست هیچ وقت مصرف نکن بعد گفت برو آب بیاور بعد رفت از همان کاسه ای که گفته بود، می گوید من گفتم از این بیاور پسر می گوید گفتید آب بیاور درست است که گفتم آب بیاور اما گفتم از آن کاسه هیچ وقت مصرف نکن چرا این کار را کردی؟

یکی از حضار: اگر گفت آب بیاور یک بچه ی دیگر رفت آب آورد.

آیت الله مددی: نه نمی شود آن هم نمی شود.

مرحوم آخوند دارد که سقوط غرض هم کافی است در سقوط امر این هم روشن نیست، این که سقوط امر به چه ترتیب می شود به امثال است به عصیان است به ذهاب موضوع است این سه تاست، امثال عصیان ذهاب موضوع، گرگ بیاید مرده را بخورد خوب شما غسل میت دادید دیگر حالا آمد خورد خورد دیگر.

مرحوم آخوند معتقد است سقوط غرض هم منشاء سقوط امر است این روشن نیست، دوران امر به اغراض مگر تصحیح بکند، تصحیح نکند روشن نیست، این چهار تاست، این از مباحثی است که در اصول جدید مطرح شده است، اینکه سقوط غرض هم کافی است، مثلاً به بچه گفت آب بیاور بعد خودش بلند شد از شیر آب گرفت و خورد گفت خوب این غرض حاصل شد پس دیگر نمی خواهد آب بیاورد، این معلوم نیست، نه، شاید غرض مولی یعنی پدر از آب آوردن این نبود که آب بخورد.

علی ای حال تصریح بکند آب بیاور که می خواهم بخورم بلکه مطلبی است چون تصریح کرده است، بعبارۀ آخری با خود قانون اغراض را نمی توانیم درست بکنیم، تصریح می خواهد امور اعتباری بیان می خواهد ابراز می خواهد، من می گویم آقا غرضش این بود که آب بخورد خورد آب را جلوی من خورد من دیگر چرا باید آب بیاورم؟ این بحثی را که آخوند دارد که سقوط غرض هم یکفنی در سقوط امر نه، آن سه تا درست است این یکی نه.

به هر حال کمی بحث طول کشید و خارج شدیم از بحث، بعد ایشان می فرمایند وبعض الجمل مختص بالاخبار کالجمله التي كان محمولها امرا خارجيا كقوله زيد قائم، این را عرض کردیم مرحوم آقای خوئی هم دارند که زید قائم اخباری محض است در انشاء به کار برده نمی شود عرض کردم بعید است درست باشد الان ممکن است بگویند زید قائم است بایستد، این روشن نیست حالا اینکه ایشان اختصاص دادند ... اینکه ایشان نوشته بعض الجمل مختص بالاخبار این تعبیر هم روشن نیست، اصلاً جمل جعل شده بشر ابتداءً برای اخبار، انشاء یک مقصد ثانوی است، اصولاً ما در زندگی مان ... ولذا انواع انشاءها در جوامع مختلف است، انواع عقدها مختلف است.

ممکن است در یک جامعه ای شما فرض کنید در یک جنگل های آفریقا یا هند اصلاً از انواع عقود فقط یک خرید و فروش عادی است که گوسفند را بدهد و فرش را بگیرد، انواع ایقاعات و اینها به آن مطرح نباشد.

اصولا اوامر انشائی عرض کردم اصلا بعید هم نیست کلا حروف متاخرند در وضع از اسماء ، آن که بشر ابتدائا قرار داده اسماء است، حروف، هیأت اینها کلا متاخرند لذا این که ایشان می فرماید جمل اساسا برای اخبار است، مثلا فعل ماضی برای اخبار است، آن وقت حالا چون ایشان مطلبی را فرموده یک مطلب اساسی است حالا ایشان در اینجا که امر اول است آورده است، من کمی هم شرح می دهم به اندازه ی بحث خودش .

ایشان گفته زید قائم این مختص هست به اخبار مختص نیست تعبیر اختصاص درست نیست، این تعبیر مبنی است بر این که مرحوم آقای خوئی هم قائل بودند، زید خارج، زید قائم، زید جالس اینها در مقام انشاء ایشان معتقدند جمل انشائی و خبر اسمیه در مقام انشاء به کار برده نمی شود، عرض کردم جمل اسمیه طبیعتا چون به معنای ثبوت هستند با انشاء نمی سازد، ایشان می گفت مختص بحث اختصاص نیست، بشر ابتدائا وضع کرده برای اخبار بعد که معانی انشائی به آن احتیاج پیدا کرد یا برای آن لفظ قرار داد مثل لیت و لعل و اینها یا مثل صیغه ی افعَل یا از آن جمل خبریه قرض گرفت وام گرفت. مرحوم نائینی اینجور تحلیل نکرده است.

آن وقتی آمدند از جمل خبریه قرض بگیرند طبق همین قاعده ای که گفتم آمدند مناسب با همان مقصدشان لفظ گرفتند مثلا می خواست امر بکند می خواست انشاء فروش ، می خواست بگوید که من این کتاب را به شما فروختم ایقاع بکند این معنا را یعنی کتاب ملک من بوده ملک شما بشود و صد تومان شما ملک من بشود، می خواهد این معنا را ایجاد بکند، ملک را به شما دادم پول شما را تملک کردم. این را اگر بخواهد بگوید بگوید انا بایع کتابی ، جمله ی اسمیه، جمله ی اسمیه در لغت عرب طبق همان ارتکازات عربی برای ثبوت است انشاء با ثبوت نمی سازد، انشاء با حدوث می سازد یعنی نبود شد، ثبوت یعنی هست.

وقتی آمدند لفظ جمله ی خبریه را در انشاء به کار بردند، چه چیزی را به کار بردند ؟ لفظی که در اخبار برای حدوث است، در اخبار برای ثبوت به کار نبردند، حالا آمدند فعل به کار بردند خیلی خوب فعل را هم دیدند دو سنخ فعل دارند یک فعلی است که اصولا در لغت جعل شده برای تحقق که به آن فعل ماضی می گویند یک فعلی که در لغت وضع شده برای توقع که به آن فعل مضارع می گویند.

زید یقوم، یقوم یعنی توقع دیگر قام یعنی بلند شد، آمدند دیدند انشاء مناسبت است با حدوثی که تحقق باشد. چرا چون می خواهند بگویند من تا گفتم تمام شد، شد. با توقع نمی سازد، نگفت انا ابیع لك داری، چون توقع است یعنی ممکن است بفروشد ممکن است نفروشد، پس یک حدوث، حدث یعنی وجود بعد العدم، دو این وجود مسلم است.

یکی از حضار: فقط در عربی دارد یا در فارسی هم می گوئیم می فروشم.

آیت الله مددی: می فروشم هم مشکل دارد در فارسی فروختم می گویند. می فروشم شاید معامله باشد چانه زدن باشد اینقدر به تو می فروشم. با چانه زدن هم می خورد. مگر شبیه معاطات باشد.

مرحوم نائینی می گوید فعل مضارع توقع با قانون می سازد با اعتبارات قانونی می سازد، تحقق با انشاء می سازد، دو سنخ انشاء داریم انشاء عقود داریم، این با تحقق می سازد، انشاء حکم داریم، می خواهیم انشاء اعتبار بکنیم این با توقع می سازد. البته ایشان نگفت می سازد تعبیر دیگری به کار بردند، این می سازد برای بنده است. چرا چون در قانون چه می گوید ؟ نماز بخواند، نمی گوید این قام، نماز خواند، اگر گفت قام یعنی مسلم گرفته که این نماز خوانده است.

لذا اگر بنا بشود اعتبار بکند تکلیف بکند با توقع می سازد اگر بنا بشود قرارداد باشد با تحقق می سازد، آنجا می گوید بعثت کتابی اینجا می گوید یصلی، این تعبیر مرحوم نائینی...

من سریع بخوانم که کمی هم طول کشید .

کقوله زید قائم این مطلب ایشان را قبول نداریم، و بعضها مشترک بین الامرین کالفعل الماضي والمضارع والجمل الاسمیه التي يكون محمولها قابلا ان يوجد للانشاء فالفعل الماضي يصح ان ينشاء بها عناوين العقود ببيند دقت کنید این تحلیل ما روشن شد ایشان هم مختصر گفتند من برای شما کاملا توضیح دادم، چه نکته ای دارد که در عقود قراردادها معاهدات شما فعل ماضی را به کار می برید و المضارع يصح ان ينشئ بها الاحكام والسر في اختصاص كل واحد باب هو ان الفعل الماضي للنسبة التحفظية، عرض کردیم برای نسبت نیست، نسبت انتزاع می شود.

.....

فعل ماضی دو تا نکته دارد حدوث و تحقق، حدوث یعنی نبود و شد دو تحقق حتما مسلم محقق شده است، این با سبب عقود می سازد.

والفعل المضارع للنسبة التلبسية ، حالا تلبسية ایشان فرمودند ما گفتیم نسبت توقع، نسبت که نگفتیم، فعل مضارع برای توقع است، فعل ماضی برای تحقق است.

من به نظرم توقع از تلبس عربی تر باشد روشن تر باشد به نظر خود من البته، ایشان تلبس چاپ کرده است، به نظر من توقع شیرین تر و لطیف تر باشد. پس یکی برای توقع است یکی برای تحقق است، عقود با تحقق نزدیک ترند البته ایشان فقط تحققش را نوشته است، نه نکته‌ی دیگر، حدوث و تحقق، احکام با حدوث و توقع، حدوث یعنی نبود شد، یعنی نخوانده بوده بخواند.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.